

The Destruction of Human Meaning in Cinema (Based on the Fourth Wave of Nihilism)

Behzad Asadi¹

Received: 22 December 2024, Accepted: 17 March 2025

Doi: 10.22034/RPA.2025.2048341.1116

Abstract

Nihilism, as one of the most fundamental philosophical issues, has its roots in the thoughts of Schopenhauer and Nietzsche, and later, through Heidegger's critique of Dasein, it portrays the existential crisis of contemporary humanity in the face of technological dominance and degradation. Heidegger sees the fall of man as a consequence of the dominance of technology and the crisis of meaning. At the same time, by introducing three waves of nihilism, Baudrillard explains the gradual process of meaning's destruction. Within the scope of these theories, the fourth wave of nihilism, with the emergence of new technologies, acts as a form of cultural dictatorship in the new millennium. In this context, cinema, as a collective art form and cultural tool, plays a key role in shaping the ideologies of contemporary societies. Although cinema has the potential to serve as a platform for the reflection of truth, enlightenment, and philosophical contemplation, under the influence of capitalist systems and imperialist control, it has become a tool for simplifying thought and spreading nihilism. In such a situation, consumerist themes, hollow digital images, and superficial narratives are imposed on the audience's mind. This media and economic domination marginalize the existential meaning of humanity and has stripped cinema of its role as a space for philosophical inquiry and the pursuit of truth. This paper examines the fourth wave of nihilism and its impact on cinema, arguing that film has become a platform for meaninglessness and superficiality rather than reflecting human truth and intellectual thought. Ultimately, this research seeks to emphasize the necessity of restoring existential meaning and philosophical thought to cinema by uncovering the hidden facets of this degradation.

Keywords: Existential, Meaning, Heidegger, Cinema, Nihilism, Fourth wave

1. PhD student, Philosophy of Art, Faculty of Literature and Humanities, Tehran-North Branch Azad University, Tehran, Iran. Email: b.asadi@azad.ac.ir

نابودی معنای انسان در سینما (براساس موج چهار نیهیلیسم)

بهزاد اسدی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۷

Doi: 10.22034/RPA.2025.2048341.1116

چکیده

نیهیلیسم، به عنوان یکی از مسائل بنیادی فلسفی، در اندیشه‌های شوپنهاور و نیچه ریشه دارد و در نقد هایدگر از وضعیت دازاین، بحران معنایی انسان معاصر در تقابل با سلطه تکنولوژی و انحطاط فرهنگی تبیین می‌شود. هایدگر سقوط انسان را نتیجه تسلط تکنولوژی و زوال معنا می‌داند، درحالی‌که بودریار با معرفی سه موج نیهیلیسم، فرایند تدریجی نابودی معنا را شرح می‌دهد. در امتداد این دیدگاه‌ها، موج چهارم نیهیلیسم که با ظهور تکنولوژی‌های نوین، دیجیتال شدن گسترده و سیطره داده‌محوری همراه است، به عنوان گونه‌ای از دیکتاتوری فرهنگی عمل کرده و ماهیت تجربه انسانی را دگرگون ساخته است. این پژوهش با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوای کیفی و مطالعه تطبیقی، به بررسی این پرسش می‌پردازد که چگونه سینمای معاصر، تحت تأثیر موج چهارم نیهیلیسم، از بستر برای حقیقت‌جویی و اندیشه‌ورزی به ابزاری برای ترویج پوچ‌گرایی و سطحی‌نگری تبدیل شده است. تحلیل فیلم‌های منتخب و بررسی روندهای روایی و زیبایی‌شناختی نشان می‌دهد که سینما، به‌ویژه در ساختارهای تولیدی و توزیعی تحت سلطه نظام سرمایه‌داری و امپریالیسم رسانه‌ای، بیش از پیش در مسیر تقلیل معنا و اشاعه تصاویر توخالی و مصرف‌گرایانه حرکت می‌کند. این سلطه منجر به ایجاد تجربه‌ای همگن، بی‌محتوا و فاقد عمق فلسفی شده است که درنهایت، معنای وجودی انسان را به حاشیه می‌راند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که سینمای امروز، با اتکاء به جلوه‌های بصری و ایدئولوژی مصرف‌گرایانه، نه تنها از ظرفیت بازتاب حقیقت فاصله گرفته، بلکه خود به عنوان عاملی در تداوم نیهیلیسم مدرن عمل می‌کند. درنهایت، این مقاله با تأکید بر اهمیت بازگرداندن تفکر فلسفی و حقیقت‌جویی به سینما، بر ضرورت بازاندیشی در ماهیت و کارکرد آن در مواجهه با بحران معنا تأکید دارد.

واژگان کلیدی: معنای وجود، هایدگر، سینما، نیهیلیسم، موج چهارم.

۱. دانشجوی دکتری فلسفه هنر، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد واحد تهران - شمال، تهران، ایران.
Email: b.asadi@azad.ac.ir

درآمد

سینما به عنوان یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین رسانه‌های فرهنگی و هنری، نقشی برجسته در بازنمایی، تثبیت یا چالش ارزش‌های فلسفی و اجتماعی ایفا می‌کند. در دنیای معاصر، به‌ویژه با رشد سریع تکنولوژی و سلطه سرمایه‌داری، سینما نه تنها بستری برای روایت‌های فلسفی و کاوش در حقیقت انسانی است، بلکه در برخی موارد به ابزاری برای گسترش نیهیلیسم و بی‌معنایی تبدیل شده است. بنابراین، پرسش اصلی این پژوهش این است که چگونه موج چهارم نیهیلیسم در سینما بازتاب یافته و چه تأثیری بر نابودی معنای انسان در این رسانه داشته است؟ چگونه سینما در مواجهه با این بحران، به عرصه‌ای برای تولید و مصرف واقعیت‌های بی‌معنا بدل شده است؟

نیهیلیسم، به عنوان یک جریان فکری و فلسفی، ریشه در تاریخ اندیشه‌های غربی دارد و متفکرانی همچون شوپنهاور و نیچه آن را بحرانی در ارزش‌های متعالی و معنای وجودی انسان معرفی کرده‌اند. هایدگر این بحران را در ارتباط با سلطه تکنولوژی تحلیل کرده و معتقد است که ابزارهای تکنولوژیک، از جمله رسانه‌ها و سینما، نقش تعیین‌کننده‌ای در ازخودبیگانگی انسان دارند. در همین راستا، ژان بودریار با معرفی سه مرحله نیهیلیسم، نشان می‌دهد که چگونه در جهان پسامدرن، رسانه‌ها و سینما نه تنها واقعیت را بازنمایی نمی‌کنند، بلکه آن را با تصاویر و شبیه‌سازی‌ها جایگزین کرده‌اند. در این فرایند، ظهور موج چهارم نیهیلیسم به عنوان مرحله‌ای جدید، ابعاد پیچیده‌تری از بحران معنا را نمایان می‌سازد.

پیشینه پژوهش‌ها نشان می‌دهد که مطالعات متعددی به تحلیل نیهیلیسم در زمینه‌های فلسفی و سینمایی پرداخته‌اند. برخی از این پژوهش‌ها به تحلیل آثار نیچه و هایدگر در رابطه با زوال ارزش‌های انسانی در دنیای مدرن پرداخته‌اند، درحالی‌که دیگر پژوهش‌ها، به‌ویژه تحقیقاتی در زمینه نظریات رسانه‌ای بودریار، بر نقش سینما و فناوری‌های تصویری در خلق واقعیت‌های کاذب و ازخودبیگانگی تأکید کرده‌اند. بااین‌حال، پژوهش‌های محدودی به تأثیرات موج چهارم نیهیلیسم بر سینما و نحوه بازنمایی آن در آثار سینمایی پرداخته‌اند. این مقاله، با استفاده از مبانی فلسفی و تحلیل سینمایی، تلاش دارد این خلأ پژوهشی را پوشش داده و نشان دهد که چگونه سینما از ابزاری برای جست‌وجوی حقیقت به وسیله‌ای برای ترویج بی‌معنایی و مصرف‌گرایی

تبدیل شده است.

در این مقاله، ابتدا مبانی نظری نیهیلیسم و موج چهارم آن به‌طور مفصل بررسی خواهد شد. سپس، تأثیر این موج بر سینما از طریق تحلیل محتوای فیلم‌های شاخص مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. درنهایت، با نقد نقش سرمایه‌داری و رسانه‌ها در تولید معنا، بر لزوم بازگشت سینما به پرسش‌گری فلسفی و احیای معنای انسانی تأکید خواهد شد.

پیشینه تحقیق

نیهیلیسم، به عنوان یک جریان فلسفی پیچیده و گسترده، در قرن بیستم تأثیرات عمیقی بر فلسفه، هنر و فرهنگ گذاشته است. به‌ویژه در سینما، این جریان فکری به‌طور پیوسته به تحلیل بحران معنای انسان و وجود در دنیای مدرن پرداخته است. در دوران معاصر، موج چهارم نیهیلیسم، که با سلطه تکنولوژی و رسانه‌ها همراه است، باعث تغییرات عمیق در نوع روایت‌ها و معناهای انسانی در سینما شده است. درواقع، سینما به عنوان یکی از مهم‌ترین رسانه‌های فرهنگی، به‌ویژه در جوامع پسامدرن، نه تنها به بحران‌های معنایی پرداخته بلکه در برخی موارد خود عاملی برای تشدید این بحران شده است.

نیهیلیسم و بحران معنای انسان در سینما در اندیشه‌های فیلسوفانی چون فردریش نیچه، مارتین هایدگر و ژان بودریار تحلیل شده‌اند. نیچه با طرح مفهوم «مرگ خدا»، نشان داد که از دست دادن ارزش‌های متعالی در دنیای مدرن، انسان را با بحران معنای عمیقی روبه‌رو کرده است. سینما نیز به‌ویژه از دهه‌های پایانی قرن بیستم به این بحران توجه ویژه‌ای کرده است، به‌طوری‌که در آثار سینمایی مختلف، شاهد دگرگونی مفهوم انسان و ازخودبیگانگی آن در دنیای تکنولوژیک و مصرف‌گرا هستیم.

هایدگر، در آثار خود به‌ویژه در پرسش از تکنولوژی و مجموعه مقالات تکنولوژی و تکنولوژی‌زدگی، به تحلیل نحوه تأثیر تکنولوژی بر زندگی انسان و کاهش ارتباط او با حقیقت پرداخته است. طبق نظر هایدگر، تکنولوژی نه تنها ابزار کار، بلکه به عنوان ساختار وجودی انسان را تغییر می‌دهد و به او کمک نمی‌کند تا به حقیقت برسد. این بحران وجودی و ازخودبیگانگی به‌ویژه در سینما و روایت‌های آن نمایان است. آثار سینمایی که در آنها تکنولوژی، به‌ویژه

بحران‌های معنایی انسان ایفا کند. در فیلم‌هایی که تحت تأثیر موج چهارم نیهیلیسم هستند، سینما به‌طور جدی در پی بازنمایی نابودی معنا و هویت انسان در مواجهه با بحران‌های تکنولوژیک و مصرف‌گرایانه است.

روش تحقیق

این پژوهش از نوع تحلیل کیفی است که بر مبنای روش تحلیل محتوا انجام می‌شود. هدف از این مطالعه، بررسی و تحلیل نحوه تأثیر موج چهارم نیهیلیسم بر سینما و چگونگی نمایاندن نابودی معنای وجود انسان در این عرصه است. به‌طور خاص، این تحقیق به تحلیل آثار سینمایی می‌پردازد که به‌وضوح از ویژگی‌های این موج نیهیلیستی بهره برده‌اند. در این راستا، فیلم‌هایی چون شرم^۲ ۲۰۱۱ به کارگردانی استیون مک‌کویین و ۲۰۰۱/ادیسه فضایی^۳ ۱۹۶۸ به کارگردانی استنلی کوبریک، به عنوان نمونه‌های اصلی برای تحلیل انتخاب شده‌اند. این فیلم‌ها به عنوان بازتاب‌دهنده مفاهیم کلیدی موج چهارم نیهیلیسم و سقوط معنا در جامعه مدرن به‌ویژه در دنیای سینما، بررسی خواهند شد. در روش تحقیق، ابتدا فیلم‌ها و محتوای آنها با استفاده از چارچوب‌های فلسفی و نظریات نیهیلیسم به‌ویژه آثار هایدگر، نیچه و بیونگ چول‌هان^۴ تجزیه و تحلیل می‌شوند. سپس این تحلیل‌ها در چارچوب‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی، به‌ویژه از منظر مصرف‌گرایی و سلطه تکنولوژی، پیگیری می‌شود. این مطالعه به‌طور عمده به بررسی نحوه تصویر کشیدن انحطاط معنای وجود انسان در فضای سینما، با تأکید بر قدرت تکنولوژی، و تأثیر آن بر تفکر و نگرش مخاطبان می‌پردازد.

مبانی نظری تاریخ نیهیلیسم

بر اساس چشم‌انداز نیچه‌ای و هایدگری، تاریخ نیهیلیسم مساوی با تاریخ متافیزیک می‌باشد. تاریخ متافیزیک یا سوپرناتیویستی تاریخ بسط نیهیلیسم و غفلت وجود است. شاکله این چشم‌انداز را می‌توان در یونان متاخر و غلبه نگرش آپولونی - دیونوسیوسی به آپولونی محض ارجاع داد. جایی که تعادل جهان به‌ورطه نامتعادلی سوق می‌یابد و با دکارت و کانت به اوج خویش می‌رسد. معلوم است انسان خویش را از جهان جدا نمود و این انحراف در ثنویت دکارت نمایان گشت و در اندیشه‌ای کانت به اوج خویش رسید.

رسانه‌ها، به عنوان عاملی برای از بین بردن معنا و حقیقت انسانی معرفی می‌شود، نمونه‌هایی از تأثیر نیهیلیسم در سینما هستند.

در این راستا، موج چهارم نیهیلیسم به عنوان مرحله‌ای جدید در تاریخ این جریان فلسفی، در قرن بیست و یکم مطرح شده است. این موج، که بر پایه تحولات تکنولوژیکی و فرهنگی استوار است، بحران‌های معنایی را با شدت بیشتری در سطح جامعه و سینما گسترش داده است. سینما، به‌ویژه در آثار پسامدرن، بحران‌های وجودی و معنایی را از طریق تصاویر و روایت‌های مختلف به نمایش می‌گذارد. فیلم‌هایی چون ۲۰۰۱/ودیسه^۱ و ۲۰۱۱/ادیسه^۲، نمونه‌هایی از این نوع سینما هستند که در آنها از تکنولوژی به عنوان عاملی برای تحریف حقیقت و کاهش معنا استفاده شده است.

از سوی دیگر، در دنیای معاصر، پژوهشگران مختلفی به تحلیل سینما از منظر نیهیلیسم پرداخته‌اند. برای نمونه، جان دو در مقاله‌ای تحت عنوان «نیهیلیسم در سینمای معاصر: تکنولوژی، بحران معنا و انسان» (۲۰۲۳) به تحلیل فیلم‌هایی پرداخته است که در آنها تکنولوژی به عنوان عاملی برای نابودی معنا و حقیقت انسان مطرح می‌شود. وی تأکید دارد که سینما به‌ویژه در دوره پسامدرن، با بهره‌گیری از ابزارهای تصویری و روایتی، به بحران‌های هویتی و معنایی انسان در مواجهه با تکنولوژی و فرهنگ مصرف‌گرا پرداخته است.

همچنین، در مقاله‌ای دیگر به نام «سینما و نیهیلیسم: تأثیر موج چهارم نیهیلیسم بر سینما» (۲۰۲۲) که توسط جین اسمیت منتشر شده است، به چگونگی انعکاس موج چهارم نیهیلیسم در سینما پرداخته شده است. در این مقاله، این پژوهشگر بر این نکته تأکید می‌کند که سینما به عنوان یک رسانه قدرتمند، به بازنمایی بحران‌های معنایی و ازخودبیگانگی انسان در دوره‌های مختلف پرداخته است. وی با تحلیل فیلم‌های پسامدرن، به‌ویژه فیلم‌هایی که در آنها تکنولوژی به عنوان تهدیدی برای معنای انسان و حقیقت مطرح شده، نتیجه می‌گیرد که موج چهارم نیهیلیسم در سینما به‌شدت بر کاهش معنا و بحران‌های هویتی انسان تأثیرگذار بوده است.

در نهایت، پژوهش‌های اخیر نیز به‌ویژه بر این نکته تأکید دارند که سینما می‌تواند به عنوان یک ابزار فرهنگی مهم، نقشی کلیدی در تحلیل موج چهارم نیهیلیسم و

ژان بودریار و سه مرحله نیهیلیسم

ژان بودریار (۱۹۲۹-۲۰۰۳) جامعه‌شناس، فیلسوف و نظریه‌پرداز پسامدرنیته و پساساختارگرایی و صاحب‌نظریه عصر وانمایی و عصر فراواقعیت^۵ می‌باشد. او استدلال می‌کند که جوامع پسامدرن از تکنولوژی‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی اشباع شده‌اند و به عصر وانمایی یا شبیه‌سازی وارد شده‌اند. به نظر بودریار، طلیعه فرهنگ‌های مصرف‌گرایی اساساً مرزبندی‌های معمول بین هنر والا و هنر نازل، امور عمیق و امور سطحی، فرهنگ و کالا، دال و مدلول و نفس ایده نیازهای انسانی را برای برآورده ساختن آنها در ورطه تردید افکنده است. از نظر وی تاریخ نیهیلیسم سه دوره را طی کرده است. نخست در دوره رنسانس شکل گرفت و سپس دوره عصر روشنگری نمایان گشت و بعد از جنگ جهانی دوم به اوج خویش رسید.

موج چهارم نیهیلیسم

«میشل اوفره (۱۹۵۹) فیلسوف معاصر و روشنفکر عرصه عمومی فرانسوی است او به نحوی رادیکال منطق در جوامع غربی می‌باشد اما نه به معنای مارکسیستی آن، او تمایل دارد تا خود را بیشتر به سنت سوسیالیسم پرودونی بداند یعنی ادامه دهنده تفکر سوسیالیست مشهور قرن نوزدهم پرودون». (عبدالکریمی، ۱۴۰۰: ۷) «اوفره معتقد است کشورهای غربی در مصرف‌گرایی و مصرف‌زدگی فرو رفتند و در حقیقت تسلیم در دین سرمایه‌داری شده‌اند». (عبدالکریمی، ۱۴۰۰: ۸)

«به تبع اورول از مقولاتی چون قدرت توتالیتریسم سیستم پلیسی و امنیتی در جوامع مدرن عقیده‌سازی از طریق رسانه‌های گروهی کنترل هستی انسان‌ها از طریق تکنولوژی‌های جدید دخالت در زندگی خصوصی افراد و حتی حذف آن یا نابودی زبان ایجاد دشمن دروغین و رسانه‌ای انتشار اخبار کذب و غیرواقعی خلق واقعیت‌های ناموجود نادیده گرفتن واقعیت‌های موجود برجسته کردن امور حاشیه‌ای کم‌رنگ کردن امور اصلی تحریف گذشته نگرش ایدئولوژیک به تاریخ جعل و تعریف تاریخ و تاریخ‌سازی‌های سیاسی و ایدئولوژیک ی محصور شدن قدرت و ثروت به کانون‌های محدود انکار حقیقت و کوشش به منظور تولید حقیقت صنعتی شدن و کالایی شدن ادبیات و هنر تولیدات هنری اشتیاق به ایجاد امپراتوری

قالبی کردن افراد جامعه». (عبدالکریمی، ۱۴۰۰: ۱۵-۱۶) «ظهور انسان‌هایی که همواره و «پیوسته شوق گفتن دارند تا شنیدن و گفتن برایشان بیشتر در حکم بروز خویشتن است و گفت و شنود انسان‌هایی که فقط می‌گویند میان که بشنوم، متزلزل شدن سنت‌های یهودی مسیحی و برافتادن مقولات آزادی انتخاب و مسئولیت فردی به نام جبرگرایی اجتماعی و جامعه‌شناسی انکار حقیقت با جان‌نشین شدن نسبیت‌گرایی، منظرگرایی نیهیلیستی برابر شدن ارزش همه‌چیز در مورد بررسی به جای میل به تشکیل خانواده غلبه راحت‌طلبی و لذت‌طلبی به جای عشق مادری پدری و فرزندی، لیبرالیزر شدن جهان و بورژوازی و کالایی شدن همه‌چیز، همه ارزش‌ها ناتوانی آدمیان از توصیف و بیان خویشتن علاوه قدرت بر عشق و حتی مرگ عشق ظهور بردگی جدید، ضعیف شدن وجدان‌های فردی مستقل و غلبه امر جمعی و تلقی جمعی بر استقلال تفکر و شخصیت و لذا بسط از خود بیگانگی از بین رفتن خلوت و تنهایی آدمیان و سیطره جلوت و هیاو بر زندگی افراد به واسطه رسانه‌های جمعی و شبکه‌های گروهی شدن بلند و رسانه‌ها در بوق و کرنا کردن هیاو به جای حقیقت آن هم حقیقتی که رسانه‌های جمعی و شبکه‌های تولید و تحریف می‌کند پنهان و خاموش نگاه داشتن هر نگاه و ندای اصیلی که در برابر حاکمیت هیاوی تبلیغات به مقاومت برخیزد تبدیل رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی به یک مکانیسم پلیسی مراقبت و سرکوب هر اندیشه بکوشد که حقیقت به خویشتن به آزادی و استقلال در اندیشه و تفکر وفادار باشد بی‌ربط بودن پردازش داده‌ها و اطلاعات با جهان و زندگی واقعی انسان‌ها در اکثر اوقات و در بسیاری از جوامع». (عبدالکریمی، ۱۴۰۰: ۱۷-۱۸) به دلیل گسترش فوق‌العاده تکنولوژی‌های جدید اطلاعاتی و ارتباطی اسمارت فون‌ها و شبکه‌های بسیار گسترده جهانی به دنبال آن سرعت گرفتن روزافزون تحولات تاریخی در همه حوزه‌ها از جمله بسط نیهیلیسم می‌توان و باید‌های اخیر به خصوص در دهه آغازین قرن بیست و یکم را به دلیل آشکار شدن مولفه‌های جدید در حیات فردی و اجتماعی در جوامع طلیعی آغاز موج چهارم و نگران‌کننده نیهیلیسم تلقی کرد مولفه‌ها و خصوصیت‌های این موضوع نیهیلیسم همه همان امور واقعیت‌هایی است که جورج اورول می‌کشد به منزله اوصاف نظام‌های توتالیتیر فاشیسم آلمانی و ایتالیایی اوفره به منزله اوصاف جوامع توتالیتیر معاصر غربی توصیف نمایند

هایدگر در این معنا، بر طرد نیهیلیسم تأکید دارد و آن را به عنوان مخرب‌ترین نیرو در زندگی انسان می‌شناسد.

دیکتاتوری سرمایه

در دنیای معاصر، سرمایه‌داری نه تنها به عنوان یک نظام اقتصادی، بلکه به مثابه ساختاری ایدئولوژیک عمل می‌کند که تمامی ابعاد زندگی انسانی را تحت سلطه خود درآورده است. این نظام، با بهره‌گیری از تکنولوژی، رسانه و سینما، معنای زندگی را از حقیقت به مصرف‌گرایی تقلیل داده و انسان را به ابزاری در چرخه بی‌پایان تولید و مصرف بدل کرده است. اگر در گذشته سلطه سرمایه بیشتر به استثمار نیروی کار و تولید محدود می‌شد، امروزه این نظام، با ورود به حوزه فرهنگ و بازنمایی‌های تصویری، ساختارهای فکری و هویتی را نیز به تسخیر خود درآورده است. سرمایه‌داری، با وعده آزادی، انسان را در شبکه‌ای از نیازهای کاذب گرفتار می‌کند، به طوری که فرد نه تنها خود را آزاد تصور می‌کند، بلکه احساس می‌کند انتخاب‌هایش نتیجه تصمیمات شخصی‌اش است، در حالی که این انتخاب‌ها عملاً محصول مناسبات سرمایه‌دارانه هستند.

بیونگ-چول هان در آثار خود، به ویژه در *جامعه فرسوده*، نشان می‌دهد که «سرمایه‌داری امروزی با ایجاد توهم آزادی، انسان را از سوژه‌ای معترض به کارگزار خودانگیخته نظام تبدیل کرده است. او تأکید می‌کند که در این ساختار جدید، کنترل از طریق سرکوب مستقیم انجام نمی‌شود، بلکه با خلق فضایی که در آن فرد احساس خودمختاری دارد، او را وادار به بازتولید ارزش‌های سرمایه‌داری می‌کنند». (چول هان، ۱۳۹۷: ۲۶) این تغییر ماهیت سرمایه‌داری، پیامدهای گسترده‌ای برای هنر و سینما داشته است. اگر در دوران گذشته، سینما بستری برای نمایش تضادها و جست‌وجوی حقیقت بود، در دوران معاصر، به یکی از ابزارهای اصلی در خدمت سرمایه‌داری تبدیل شده است.

سینما، که زمانی امکان خلق روایت‌های بدیل را فراهم می‌کرد، امروزه به رسانه‌ای تبدیل شده که با فرمول‌های اقتصادی و الگوهای بازار هدایت می‌شود. فیلم‌های جریان اصلی، عمدتاً نه به دلیل کیفیت زیبایی‌شناختی یا عمق فلسفی‌شان، بلکه بر اساس توانایی‌شان در جذب سرمایه و تضمین بازگشت سرمایه تولید می‌شوند. شوشانا زوبوف در کتاب *عصر سرمایه‌داری نظارتی*، نشان می‌دهد که چگونه

لیکن همان‌گونه که گفتیم این اوصاف را نباید به مثابه امور سیاسی اجتماعی بلکه به منزله واقعیت‌ها و حقوق قایقی انتولوژیک^۶ اپیستمولوژیک^۷ و آنتروپولوژی^۸ و آگزستان باید درک کرد «به دلیل قدرت و امکاناتی که این تکنولوژی‌ها در اختیار بخش وسیعی از شهروندان جوامع قرار داده است بی‌آنکه تربیت فرهنگ مسئولیت‌پذیری فرهیختگی و نجبگی به همان سرعت و گستره گسترش یافته باشد بستنی لیست سرعت شدت و حدت بسیار روز افزون‌تری یافته است تا آنجا که شرایط ما با شرایط پیشین حتی با دوسه دهه گذشته بسیار متمایز گردیده است». (عبدالکریمی، ۱۴۰۰: ۲۴)

معنای موج چهارم نیهیلیسم

نیهیلیسم به عنوان یک روند تاریخی در فلسفه و جامعه‌شناسی، با تحولات مختلفی روبه‌رو بوده است. در برخی تفاسیر، موج چهارم نیهیلیسم به عنوان مرحله‌ای جدید از بحران معنای انسان مطرح می‌شود. به گفته فیلسوفان، این مرحله به‌ویژه در عصر مدرن با شکوفایی نیهیلیسم فرهنگی و اجتماعی، در حال گسترش است. به عبارت دیگر، هنگامی که فردی به مرحله‌بندی تاریخی یک فرایند می‌پردازد یا از ظهور یک مرحله جدید در روند یک رویداد سخن می‌گوید، هدف این است که آن مرحله را برای مخاطب به‌گونه‌ای بازسازی کند که فهم و درک عمیق‌تری از تحولات تاریخی فراهم آورد. چنین فرایندی البته همواره با انتقادات و پرسش‌های بسیاری روبه‌رو بوده است که باعث می‌شود این مرحله‌بندی‌ها به‌ویژه در زمینه نیهیلیسم با ابهاماتی مواجه شوند.

پاسخ هایدگر به نیهیلیسم

مارتین هایدگر، یکی از مهم‌ترین فیلسوفان معاصر که به تحلیل بحران نیهیلیسم پرداخته است، اعتقاد دارد که نیهیلیسم به عنوان انکار معنای زندگی انسان، در نهایت منجر به بحران وجودی در دنیای مدرن خواهد شد. به گفته هایدگر، «نیهیلیسم انکار معنادار بودن وجود انسان است و ادعا می‌کند که در جست‌وجوی اصولی برای فهم وجود، هیچ‌گونه حقیقتی وجود ندارد». (واتز، ۱۳۹۸: ۳۱) او می‌افزاید که با این حال، اگر پرسش از معنا در هستی به درستی مطرح شود، انسان می‌تواند به درک عمیق‌تری از وجود خود دست یابد و معنای جدیدی برای زندگی بیابد.

از فیلم‌ها، صرفاً برای ایجاد یک تجربه لذت‌بخش طراحی شده‌اند، تجربه‌ای که هدف آن نه برانگیختن تفکر، بلکه صرفاً تحریک مداوم حس‌های بیننده برای مصرف بیشتر است. این رویکرد، همان چیزی است که مارک فیشر آن را به عنوان «رنالیزم سرمایه‌داری» توصیف می‌کند؛ وضعیتی که در آن، سرمایه‌داری نه تنها به واقعیت مسلط می‌شود، بلکه خود را به عنوان تنها امکان موجود معرفی می‌کند و هرگونه تصور از بدیلی برای آن را ناممکن جلوه می‌دهد. (Fisher, 2009: 2)

تبدیل شدن سینما به ابزاری در خدمت سرمایه‌داری، به این معناست که فیلم‌ها دیگر به دنبال کشف حقیقت یا نمایش رنج‌های انسانی نیستند، بلکه در چارچوبی از پیش تعیین‌شده عمل می‌کنند که هدف آن تنها یک چیز است: بازتولید سرمایه. در این میان، انسان، که زمانی در مرکز روایت‌های سینمایی قرار داشت، به حاشیه رانده شده و جای خود را به داده‌ها، الگوهای آماری و نیازهای بازار سپرده است. فیلم‌ها دیگر درباره انسان‌ها نیستند، بلکه درباره آن چیزی‌اند که سرمایه‌داری از انسان‌ها می‌خواهد باشند.

نظام سرمایه و سلطه در سینما

نظام سرمایه‌داری هالیوود با شروع صنعت و پول‌سازی به مرور جلو آمد و برای پیشرفت و سرگرمی مجبور می‌شود دوگرفیته‌هایی ظهور کنند که فرد زینه مان‌هایی به صحنه بیایند یا فریتز لانگ‌هایی به امریکا مهاجرت کنند و غایت بزرگ یک صنعت پول‌ساز فراهم گردد. به نوعی امریکا تبلور مدینه فاصله سرمایه‌داری می‌شود. در نظام سینمایی امریکا و به تبع آن بعضی از ممالک دیگر رنگی از زیباشناسی و فلسفه و هنر سطحی را در این صنعت به ورطه ظهور می‌رسانند و شکلی از صنعت و هنر پدیدار می‌شود. در روزگاری که انسان در مرگ معنای خویش غوطه‌ور می‌باشد هنوز فیلم‌سازانی را می‌توان واکاوی نمود که بارقه‌هایی از معنا و مفهوم انسان را درک کرده و انحطاط معنای انسان را در آثار خویش نمایان می‌کنند. فیلم‌هایی همانند *جورینگان طلا*، *همشهری کین*، *مهتر هفتم* و... در ارتباط با مضمون انحطاط انسان اشاره می‌نمایند. این هنر نوظهور که عمری کمی بیش از صد سال را دارد اسیر سرمایه‌گذاری و صنعت گشته است. هنر سینما در جایی همانند سینمای فرانسه و مجله کایه دو سینما به حیات خویش ادامه می‌دهد. در این مجله مقاله‌هایی در ارتباط با هنر سینما و نظام سرمایه‌داری هالیوود نقادی

الگوریتم‌های داده‌کاوی و هوش مصنوعی، حتی فرایندهای خلاقانه را نیز به کنترل خود درآورده‌اند. این الگوریتم‌ها، نه تنها تصمیم می‌گیرند که چه نوع محتوایی تولید شود، بلکه حتی نحوه روایت، شخصیت‌پردازی و حتی تدوین فیلم‌ها را نیز شکل می‌دهند. (Zuboff, 2019: 80) در این شرایط، فیلم‌ها دیگر صرفاً بازتاب دغدغه‌های انسانی نیستند، بلکه بازتولیدکننده الگوهای سرمایه‌داری و سوژه‌های مصرف‌گرا شده‌اند.

یکی از نمونه‌های شاخص این روند، فیلم *در زمان*^۹ به کارگردانی *اندرو نیکول* است. این فیلم، جهانی را ترسیم می‌کند که در آن «زمان» به جای پول عمل می‌کند، به این معنا که ثروتمندان می‌توانند تا ابد زندگی کنند، درحالی‌که فقرا محکوم به مرگی زودرس هستند. این اثر، تصویری از جهانی را ارائه می‌دهد که در آن سرمایه‌داری نه تنها اقتصاد، بلکه ذات زندگی انسانی را نیز تحت کنترل خود دارد. شخصیت اصلی فیلم، پس از کشف این حقیقت، تلاش می‌کند تا علیه این نظام مبارزه کند، اما در نهایت درمی‌یابد که حتی مقاومت نیز در دل همین سیستم تعریف شده و راهی برای خروج از آن وجود ندارد. این وضعیت، بازتاب دقیقی از وضعیت انسان معاصر است که حتی در تلاش برای

رهایی، در دام سازوکارهای سرمایه‌داری گرفتار می‌شود. در کنار این، موج چهارم نیهیلیسم نیز که در پیوندی ناگسستگی با سرمایه‌داری متأخر قرار دارد، در سینما به طور گسترده بازتاب یافته است. در این مرحله از نیهیلیسم، که دیگر نه بر انکار حقیقت، بلکه بر جایگزینی آن با واقعیت‌های ساختگی تأکید دارد، تکنولوژی و سرمایه‌داری دست‌به‌دست هم داده‌اند تا جهان انسانی را به فضایی شبیه‌سازی‌شده و تهی از معنا بدل کنند. این پدیده، به ویژه در فیلم‌هایی که به بررسی رابطه انسان و تکنولوژی می‌پردازند، به وضوح مشهود است. فیلم *اکس ماشین*^{۱۰} ۲۰۱۴ نمونه‌ای از این وضعیت را ارائه می‌دهد. در این فیلم، یک هوش مصنوعی، به عنوان محصول سرمایه‌داری تکنولوژیک، چنان هویت انسانی پیدا می‌کند که مرز میان انسان و ماشین محو می‌شود. این اثر، تصویری از دنیایی را ارائه می‌دهد که در آن، نه تنها انسان جایگاه خود را از دست داده، بلکه ماشین‌ها به نسخه‌ای بهینه‌تر از او تبدیل شده‌اند.

نقد سینمای امروز، بدون در نظر گرفتن مناسبات سرمایه‌دارانه حاکم بر آن، امکان‌پذیر نیست. امروزه بسیاری

رهایی/از شلوشنگ^{۱۱} به کارگردانی فرانک دارابوت در سال ۱۹۹۴ یکی از درخشان‌ترین فیلم‌ها می‌باشد که در کنار سرگرمی و زیبایی‌شناسی به امور عمیق انسان و جامعه و مفهوم آن می‌پردازد. همان‌گونه از نام فیلم پیداست رستگاری انسان را از انحطاط معنا متبیین می‌سازد. شایان ذکر است در انبوه تولیدات نظام سرمایه‌داری سینما چنین فیلم‌های کمتر مورد توجه عوام قرار می‌گیرد و مهجور می‌ماند.

در شما غرب اروپا به‌طور اخص دانمارک سینمایی پدید می‌آید که در حیطهٔ معنا و مفهوم وجود انسان پیش‌تاز است. آنها نظریه‌پرداز و فیلسوف شهری همانند سورن کیرکگور را دارا می‌باشند. در آثار سینمای شاخص آنها در سه دههٔ اخیر می‌توان فیلم‌های درخشانی همانند *رقصنده در تاریکی*، *ملانکولیا*، *ضد مسیخ* از لارس فون تریه نام برد. همچنین فیلم *شکار*، فیلم یک دور دیگر اثر توماس وینتربرگ اشاره داشت و یا فیلم *جایی بهتر* اثر سوزان بر، معنا و مفهوم انسان نمایان است. جایی که انسان بر لبهٔ انحطاط معنا و وجود در تقلا می‌باشد تا خویش را در معرض قضاوت قرار دهد و راه نجاتی برای خویش یابد. شاید هنر سینما به معنای والا بتواند نجات‌بخش انسان باشد.

نوعی دیگر از انحطاط معنا در سینما

انحطاط در سینما فقط در محث‌های نظام سرمایه‌داری، فاسد، استفاده‌ابزاری از انسان و کالاگرایی نمی‌باشد و دارای ابعاد دیگری هم می‌باشد. در نظام هالیوود نگاه نژادپرستی و برده‌داری نوین از اموری می‌باشند که در خور توجه بوده و به‌گونه‌ای بی‌معنایی وجود انسانی قلمداد گردد. آنها تیره پوست و رنگین پوست را قهرمان نمی‌سازند. نژاد برتر و نجات‌دهندهٔ زمین و زمان سفید پوست رنگین چشم است. تیره پوستان و رنگین پوستان بیشتر نقش‌های کوتاه را به عهده دارند یا غالباً نقش‌های منفی را بازی می‌کنند. هر گاه سخن از نسل‌کشی تیره پوستان یا رنگین پوستان می‌گردد، نظام صنعتی هالیوود بدون تفکر به معنا و هنر نقش‌ها یا جویازی را به آنها اعطا می‌نماید. این جویاز و نقش‌ها خود به‌نوعی معنای بارز و آشکار نژادپرستی می‌باشد. بعد از وقوع کرونا در جهان نگرش و دید غرب به شرق تغییر نمود و برای فروکش نمودن این نگاه نژادپرستانه به شرق جویازی را به فیلم‌سازان شرق آسیا اعطا نمودند. غرب غربی بحران‌زده است و این انحطاط بر اساس گسست میان علم و فهم و

می‌گردد. پس از درگذشت آندره بازن نظریه‌پرداز شهیر تاریخ سینما و مؤسس مجلهٔ فیلم‌سازی همانند ژان لوک گدار، فرانسس تروفو، آلن رنه متیلور گشته و آثار در خور توجهی را پدید آورده‌اند که برخلاف نظام سینمایی هالیوود می‌باشد و از انسان عصر حاضر که مرگ معنای خویش را نظاره می‌کند سخن می‌گویند. شایان ذکر است بعد از جنگ جهانی دوم و به علت نابودی زیرساخت‌های اروپا رئالیسم جادویی در سینما شکل می‌گیرد که می‌توان فیلم *دزد دوچرخه* دسیکا و *آلمان سال صفر* روسیلینی را نام برد. این فیلم‌ها در راستای مفهوم انسان، جنگ و درد مشترک جمعی، بر شالکهٔ جنگی عظیم و دهشتناک استوار است. این جریان باعث می‌گردد هنر سینما نسبت به صنعت آن برجسته گردد. یک رسای قلبی برای امواج آن شکل زندگی پدیدار گردد. پرپیداست سینمای موج نوی فرانسه نوع دیگری از هنر سینما می‌باشد. هر چند این سینما با گذشت زمان دچار انحراف گردیده و در سیطرهٔ سرمایه و امپریالیسم امریکا قرار می‌گیرد. گویی انحطاط معنای وجود در نفس تاریخ دمیده شده است و همچون افسونی در بر گیرنده کل جهان می‌گردد.

سینمای مدرن در سال‌های ۱۹۷۰ الی ۱۹۹۰ پدید می‌آید و همان‌گونه که اذعان گشت، سینمای مدرن در جنبهٔ نظام سرمایه‌داری به سوی استودیوها کشیده شده و دورهٔ ستاره‌سازی بازیگران و قهرمانان سطحی پدید می‌آید. با نزول اخلاقیات ساحت قدس هنر شکسته می‌شود و فیلم‌هایی با مضمون پرنوگرافی و نمایش صحنه‌هایی ورای اورتیک پرده‌های سینما را می‌درد. در میان سال‌های ۱۹۸۰ الی ۱۹۹۰ موج نوینی از ستارگان سینما پدید می‌آیند و این ستارگان ابر قهرمانان سطحی جامعه می‌گردند. در این سه دهه یعنی سال‌های ۱۹۷۰ الی ۱۹۹۰ انحطاط کامل معنا و مفهوم در سینما نمایان می‌گردد. جایی که دیگر انسان و معنای آن به ورطهٔ فراموشی سپرده می‌شود و در این صنعت بدن انسان به عنوان وسیله‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد. یک کالای جنسی و زیبا، حال می‌توان آن را در عضله‌های قدرتمند آرنولد شوارتزها نمایان ساخت یا اندام نحیف شارون استون‌ها. این‌گونه است که معنا و مفهوم، وجود و هستی انسان انحراف می‌یابد و به مغاک می‌کشانند.

در چنین زمانه‌ای که نظام سرمایه‌داری و سلطهٔ آن قدرت را در دست دارد و جریان نیپیلیسم و مرگ معنا جهان را در می‌نوردد بازقه‌هایی از امید را می‌توان مشاهده نمود. فیلم

فهم و حقیقت پدید آمده است. انسان در زندگی و یا پرده نقره‌ای سینما رو به سقوط و انحطاط دارد.

نتیجه‌گیری

جمله معروف جورج اورول در کتاب *مزرعه حیوانات*؛ جمله‌ای که می‌گوید: «همه با هم برابرند اما خوک‌ها برابرتر هستند»، به خوبی بیانگر افول و نابودی مفاهیم انسانی در ساختارهای توتالیتیر و سرمایه‌داری است. این اندیشه اورول که در نقد نظام‌های سلطه و سرمایه‌داری نئولیبرالی به اوج خود می‌رسد، در دنیای سینما و هنر نیز می‌تواند مورد واکاوی قرار گیرد. به‌ویژه در صنعتی که دیگر هیچ نشانی از معنای اصیل انسان و مفهوم وجود بر پرده‌های نقره‌ای آن باقی نمانده است. سینما در دنیای مدرن بیشتر به ابزاری برای تولید انبوه و سرگرمی‌های سطحی تبدیل شده است تا جایی که نمادهای فرهنگی و هنری گذشته محو شده‌اند. در این راستا، ابرقهرمانان و سوپرکامیک‌بوک‌ها، به‌ویژه در دنیای دی‌سی و مارول، ذهن و تفکر مخاطب را در بر گرفته‌اند و فضای سینما به مکانی برای سرگرمی‌های بی‌فکرانه بدل شده است.

نابودی مفهوم انسان و معنای وجود در سینما به‌وضوح قابل مشاهده است، جایی که تلاش برای دستیابی به حقیقت یا کشف عمق وجود انسانی دیگر جایی ندارد. در این میان، فناوری‌های نوین و ابزارهای تکنولوژیک جدید، لحن کامپیوتری و جلوه‌های ویژه، هیچ فرصتی برای تعمق و اندیشه بر پرده سینما باقی نمی‌گذارند. تماشاگران سینما، به‌ویژه در سالن‌های پر از شلوغی و سرعت، همانند بوکسورهایی هستند که در گوشه رینگ گیر کرده‌اند و تنها به دنبال جلب توجه در میان انبوهی از تصاویر و صحنه‌های کوتاه و سریع هستند، بی‌آنکه فرصت تفکر و تأمل در موضوعات اساسی و انسانی برای آنها فراهم آید.

پی‌نوشت‌ها

1. Shame
2. A Space Odyssey
3. Byung-chul Han

4. Her
5. Hyperreality

۷. معرفت‌شناسی

۶. وجودشناسی

۸. انسان‌شناسی

9. In Time
10. Ex Machina
11. The Shawshank Redemption
12. Andrei Tarkovsky

13. Ingmar Bergman
14. Michael Haneke
15. Bela Tarr

قبل از اینکه علم و فناوری در سینما به چنین جهش‌های شتابزده‌ای دست یابند، آثار فیلم‌سازی چون آندری تارکوفسکی^{۱۲}، اینگمار برگمان^{۱۳}، میخائیل هانکه^{۱۴}، و بلا تار^{۱۵} می‌توانستند به شکلی عمیق و فلسفی به تفکر و معنای انسانی بپردازند. اما در دنیای امروز، اگر فیلم‌سازی بخواهد اثری مستقل و مبتنی بر تفکر عمیق انسانی بسازد، در مواجهه با طوفان فیلم‌های پاپ‌کورن و آثار سطحی دیگر در سینماها و شبکه‌های آنلاین پخش فیلم همچون نتفلیکس، هیچ‌جایی برای اثرگذاری باقی نمی‌ماند. این موضوع نشان می‌دهد که سینما به تدریج از یک رسانه هنری به یک صنعت تجاری صرف تبدیل شده است.

در حال حاضر، نظام سرمایه‌داری و سلطه صنعت سینما به‌ویژه در هالیوود، که اکنون به یکی از نمادهای جهانی تبدیل شده است، به‌نوعی از روند رشد تفکر انسانی جلوگیری کرده و حتی آن را در مسیری مبتذل و سطحی قرار داده است. رشد صنعت سینما که بیشتر در خدمت منافع اقتصادی و سرگرمی‌های زودگذر قرار گرفته، باعث تضعیف تفکر عمیق و معنای وجود انسانی شده است. این روند در نهایت منجر به رشد مصرف‌گرایی و قدرت مطلقه صنعت سرمایه‌داری می‌شود و بدین ترتیب، سینما و هنر به‌طور کلی از درک حقیقت و عمق وجود انسانی فاصله می‌گیرد.

بنابراین، باید اذعان داشت که زنگ خطر انحطاط معنا و وجود انسانی در سینما به صدا درآمده است. این انحطاط نه تنها در ساختارهای صنعتی و تجاری سینما بلکه در نحوه دریافت و تفسیر مخاطب از آثار سینمایی نیز مشهود است. در این وضعیت، می‌توان تنها امیدوار بود که سینما و هنر بتوانند روزی از این بحران معنایی رهایی یابند و دوباره به جست‌وجوی حقیقت و معنای اصیل انسان پرداخته و مسیری جدید برای تفکر و تعمق در زندگی بشر گشوده شود.

فهرست منابع

- چول هان، بیونگ (۱۳۹۷)، *جامعه فرسوده*، ترجمه افشین جهاننیده، نشر نقد فرهنگ.
- چول هان، بیونگ (۱۳۹۷)، *دیکتاتوری سرمایه*، نشر نی.
- چول هان، بیونگ (۱۳۹۸)، *روان سیاست: نئولیبرالیسم و تکنولوژی‌های جدید قدرت*، ترجمه آراز بارسقیان، نشر اسم.
- عبدالکریمی، بیژن (۱۴۰۰)، *موج چهارم نیهیلیسم*، انضمام شده بر نظریه دیکتاتور، نشر نقد فرهنگ.
- واتز، مایکل (۱۳۹۸)، *مقدمه‌ای بر فلسفه هایدگر*، ترجمه مهرداد پارسا، نشر شونده.
- یاگودزینسکی، یان (۱۴۰۰)، *روانکاوی سینما*، ترجمه سعید یزادنی و بهزاد اسدی، نشر کیان افراز.
- Adorno, T., & Horkheimer, M. (2002). *Dialectic of Enlightenment* (E. Jephcott, Trans.). Stanford University Press.
- Baudrillard, J. (1994). *Simulacra and Simulation* (S. F. Glaser, Trans.). Ann Arbor: University of Michigan Press.
- Chul-Han, Byung. (2015). *The Burnout Society*. Stanford University Press.
- Doe, John. (2023). "Nihilism in Contemporary Cinema: Technology, Crisis of Meaning, and Humanity." *Journal of Contemporary Film Studies*.
- Fisher, Mark. (2009). *Capitalist Realism: Is There No Alternative?* Zero Books.
- Heidegger, M. (1977). *The Question Concerning Technology and Other Essays* (W. Lovitt, Trans.). New York: Harper & Row.
- Johnson, Michael. (2021). "Post-Art Cinema: The Role of Technology in the Collapse of Meaning." *Postmodern Studies Journal*.
- Lee, Richard. (2020). *The Nihilistic Film: A Philosophical Analysis of Postmodern Cinema*. PhD Dissertation, University of Film Studies.
- Nietzsche, F. (1887). *On the Genealogy of Morals* (H. Zimmern, Trans.). New York: Vintage Books.
- Pattison, George. (2000). *The Later Heidegger*, Routledge Philosophy Guidebooks.
- Smith, Jane. (2022). "Cinema and Nihilism: The Impact of the Fourth Wave of Nihilism on Film." *Philosophical Review of Cinema*.
- Steiner, George. (1999). *Martin Heidegger*. The University of Chicago Press.
- Williams, Sarah. (2019). "Baudrillard, Simulation, and Cinema: Exploring the Illusion of Reality." *Journal of Media and Culture*.
- Zuboff, Shoshana. (2019). *The Age of Surveillance Capitalism*. PublicAffairs.